

بہائیت فرزند ناخلف مذهبِ رفض

نوشتہ:
محَب الدین الخطیب

عنوان کتاب:

بهائیت فرزند ناخلف مذهب رفض

تأليف:

محب الدين الخطيب

موضوع:

فرق شيعه (اسماعيليه، نصيريه، شيخيه، بابيت و بهائيت و...)

نوبت انتشار:

اول (ديجيتال)

تاريخ انتشار:

دى (جدى) ۱۳۹۴ شمسی، ربيع الأول ۱۴۳۷ هجرى

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست

۱.....	فهرست
۳.....	مقدمه
۵.....	ارکان بهائیت
۶.....	رد پای بهائیت
۹.....	باب و بابت
۱۱.....	گردهمائی «بدشت»
۱۷.....	مناظرات میان باب و علمای شیعه
۲۱.....	حکم اعدام باب
۲۱.....	فرصت طلبی بهاء و کسب خلافت و ترکه باب
۲۲.....	عقیده بهائیان
۲۳.....	کتاب «الایقان»
۲۴.....	جدال دو برادر بر سر کتاب «ایقان»
۲۶.....	مجموعه الواح
۲۷.....	جنگ آنان با لغت مشترک در عالم اسلامی
۲۹.....	عقیده بهائیان در مورد خداوند و انبیاء او
۳۱.....	بهائیان کجروی و گمراهی خود را بر همه ادیان برتری می دهند
۳۲.....	بهائیان اعجاز قرآن را مگر در مورد بشارت به آمدن بهاء انکار می کنند
۳۳.....	بهائیان معجزات محمدی را بجز در احادیث «عکا» انکار می کنند
۳۶.....	گزاره گوئی آنان در مورد وحی بهائی
۳۶.....	هلاک شدن بهاء و باقی ماندن عبدالبهاء

توضیحی از مترجم ۳۹

تعالیم بہائیت در میزان ۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له. وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم.

اما بعد:

نحله بهائیت، و دیگر فرقه‌های گمراه قدیم و حدیث که ستیز با اسلام را هدف اصلی حرکت‌های خود قرار داده اند، کماکان به دلیل غفلت مسلمانان سهل‌انگاری حکام و سکوت علماء در گوشه و کنار زمین منتشر می‌باشند. از خطرناک‌ترین بازوهای مخرب فرقه‌های باطنی در عصر ما، فرقه بهائیت است که در بین مسلمانان ایران، عراق، و کشورهای خلیج منتشر شده است، عقیده این فرقه که می‌توان آن را یکی از محرف‌ترین عقائد موجود در میان فرقه‌های باطنی خواند، منشعب شده از خزعبلات، موضوعات، و مجعولاتی است که بانی آن روافض و یا بهتر بگوئیم مذهب شیعه می‌باشند، و همانگونه که در این مقاله خواهیم دید، قبل از این که دامنه وسعت این عقیده به افقهای دور کشیده شود، سایه افت آن بر سر همان کسانی می‌افتد که موضوعاتی جعل شده همانند «مهدی غائب»، «باب» و مسائل دیگر را در عقیده خود وارد نموده و آن را اسلام ناب، و یا اسلام اهل بیت خواندند...

از منت‌های بزرگ خداوند بر مسلمانان نوشته‌شدن کتاب «حقیقة البهائية والبابية» توسط استاد گرامی «محسن عبدالحمید...» بود که پوچی و زیغ این فرقه را از ابتدای نشات آن تا به امروز افشا نموده و آنان را روسیاه ساخت، و می‌توان گفت رویهم‌رفته، این کتاب

بهترین کتابی است که در مورد این عقیده و فرقه گمراه نوشته شده است، و در حقیقت همین کتاب بود که پس از افشای حقائق، باعث تاثیر بر حکومت عراق گشته، تا فعالیت‌های بهائی را در آن کشور ممنوع کند، این اقدام، عملی بزرگ بود که امیدواریم در دیگر کشورهای اسلامی نیز اجرا شود.

رساله‌ای که پیش روی شما است نیز خلاصه‌ای شامل در مورد این فرقه گمراه به دست خواننده خواهد داد، و هدف ما در نگارش این خطوط آشنائی بیشتر مردم با این فرقه بوده است، تا بدینوسیله توانسته باشیم که سئوالات آنان را پاسخگو باشیم.

از خداوند خواهانیم که امت را به سوی عمل به کتاب و سنت هدایت فرماید.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

ارکان بهائیت

اساس عقیده بهائیت بر این است که خداوند همراه با اسماء و صفاتی که در کتاب انبیائش خود را به آن خوانده و یا وصف نموده است، وجود مطلقى ندارد. بلکه وجود او سبحانه و تعالی نیازمند کسانی است که ظهور دهنده امر او بوده، و به زعم آنان همگی آمده اند تا «مظهر ابهای» او را که به «بهاء الله» ملقب گشته است، بشارت دهند.

پس به عقیده آنان بهاء الله همان رب و پروردگاری است که همه ادیان او را بشارت داده اند، و او شریعت گذار اعلائی است که بودا، برهما، یهودیت و مسیحیت و حتی اسلام از ظهور او خبر داده اند، و به زعم آنان همه این دیانات و ادیان دیگر مقدمات ظهور وی می باشند.

و بهاء مظهر صفات خداوند است. در نتیجه کسی که به این صفات متصف می گردد در حقیقت خداوند نیست، بلکه این صفات مربوط به بهاء است، و ساعت کبری همان بهاء است، و وجه خداوند همان بهاء است، و او همان «جمال الله الابهی» است، او موعود همه بشارت ها در ادیان گذشته است، و به جز او الهی نیست، و به جز قیام او قیامت نیست، و آخرت همان بدایت او است، و دین فقط دین او است، و همانگونه که اسلام ادیان گذشته را نسخ کرده است، بهائیت نیز اسلام را نسخ می کند. همه ادیان در حقیقت ادیانی ناقص و خام بودند که به بهائیت کامل و پخته شدند، و با این همه «بهاء» را می بینیم که به متدینان به ادیان دیگر احترامی گذاشته و به آنان می گوید: «ادیان شما فقط برای بشارت قیام من آمدند».

رد پای بهائیت

دین بهائی جدید که از دامن مادر خود یعنی عقیده شیعه که مهد آن ایران است برخاسته، ساخته و پرداخته عده‌ای از تیزهوشان این عقیده می‌باشد، و شکل‌گیری آن در چندین مرحله بوده است: اولین مرحله از مراحل شکل‌گیری بهائیت با دعوت مردی از شیعیان عراق شروع می‌شود که «احمد زین الدین احسائی» نام داشت (۱۱۵۷ - ۱۲۴۲ هج). عقیده این شخص تاکنون اتباعی دارد که به «شیخیه» معروفند.

[اراء و عقائد مدرسه شیخیه احسائی اینگونه اعلام می‌داشت که حقیقت محمدی به صورتی ضعیف در انبیاء پیش از وی ﷺ تجلی ضعیفی داشته است، و پس از آن در محمد و ائمه دوازده‌گانه به طور قوی‌تر متجلی شده است، انگاه این حقیقت به مدت هزار سال پنهان شده، و سپس در شیخ احمد احسائی و سپس اعوان وی به تجلی درآمده است. و این تجلی بزرگترین تجلیات خداوند است، در نتیجه انبیاء، ائمه، و شیخ احمد احسائی و افراد پس از وی در حقیقت یک چیزند که در تصویر با یکدیگر تفاوت داشته، و در حقیقت با یکدیگر اتحاد دارند، و آن حقیقت و اتحاد همان خداوند است که در اینان ظهور کرده است، و معنی امامت و رسالت نزد آنها این است که خداوند در صورت‌های رسول و امام تجلی کرده است، و عقیده دارند که آنان که بعداً می‌آیند، از پیشینیان بهتر و برترند، و از این عقیده اینگونه نتیجه می‌شود که جناب آقای شیخ احمد احسائی از همه انبیاء و مرسلین برتر و بالاتر است، و عقیده آنان در «رجعه» این است که پس از غیبت خداوند از صورت‌های ائمه او بار دیگر باز گشته و در شیخ احمد احسائی و کسانی که پس از او می‌آیند تجلی قوی‌تری نموده است، او در دعوت خویش همیشه بر این نکته تمرکز داشت که زمان ظهور مهدی بسیار نزدیک است، پس مردم باید از غفلت بیدار شده، و راه را برای آن کسی که در همه ادیان از او نام برده شده است مهیا کنند].

پس از او داعیه دیگری از شیعیان ایران دنباله‌رو راهش گردید که «کاظم رشتی» نام داشت، و از بارزترین شاگردان مدرسه احسائی به شمار می‌رفت (۱۲۰۹ - ۱۲۵۹).

[پس از فرار شیخ احمد احسائی که شیعه بر ضد او و افکار انحرافیش جبهه گیری کرده بودند، و سپس مردان او مدرسه و طائفه اش بارزترین شاگردان او و نزدیک ترین آنها به او را جهت ترویج افکارش انتخاب نمودند که همان «کاظم رشتی» است، او شخص پرجرئتی بود که جهت تایید استادش از گفتن هر سخن و اختراع هر قولی دریغ نمی کرد. همانگونه که مریدان شیخ صوفی جهت تایید پیر خود دست به اختراع انواع کرامات برای شیخ می زدند تا او را تایید کنند - او حتی در مورد شیخ خود می گوید:

«مولانا (احمد احسائی) در یکی از شبها امام حسن را به خواب دید که زبان مقدس خویش را در دهان او گذاشته است، پس از اب دهان مقدس او که در دهانش بمانند شکر بود، از عسل شیرین تر و از مشک خوشبو تر و معونت خداوند همه علوم را فرا گرفت، هنگامی که صبح در میان خاصان خویش از خواب برخاست، خود را محیط به انوار معرفت خداوند دید.»

نکته تمرکز او در سخنانش این بود که ظهور مهدی بسیار نزدیک است، و مهدی یکی از کسانی است که در مجلس او می نشینند، و با اشاره و کنایه به یکی از شاگردان خود اینگونه تلقین کرده بود که به علت نزدیکی او صافش با مهدی او همان مهدی منتظر است، و این شاگرد کسی به جز «میرزا علی محمد شیرازی» همان باب معروف بودند.]

این سه نفر و بسیاری دیگر از طلایه داران بهائیت و ظهور این عقیده بودند، و همگی هدفی واحد را در سر می پروراندند که همان کامل کردن نقشه های غلوگویان بود که آتش آن مدت هزار سال در زیر خاکستر پنهان شده بود، و عبارت بود از اعلام تغییر دین اسلام در عقیده، شرع، نظام و همه هدف هایش.

این شخص سوم یعنی علی محمد شیرازی، جوانی عامی از تجار ایران بود که متدین به دین عوام بوده، و بمانند اعاجم در عقیده اش غلو می کرد، و همواره به این ادعا که همه چیز را می فهمد، خود را عالم می دانست، او در اواخر حیات کاظم رشتی به مجالس او آمد و رفت می کرد، و نیز در همین مجالس با شیطانی از شیاطین شیعه به نام «ملا حسین البشروئی»

آشنا شد، هنگامی که کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری به هلاکت رسید، بشروئی اینگونه پنداشت که از سادگی و غرور علی محمد شیرازی و غلو او در امر دین استفاده نموده، و او را به این توهم بیاندازد که او در همین روزها دارای شان و منزلتی خواهد شد، و ایام ظهور مهدی بسیار نزدیک بوده و ممکن است که او (علی محمد شیرازی) «باب»^(۱) باشد که وظیفه اجازه سخنان مهدی به شیعیان امامی را به عهده دارد.

[میرزا محمد علی در آن ایام در محل کسب و تجارتش بوشهر بسر می‌برد، او پس از آگاه شدن از مرگ رشتی بساط تجارت خود را بسته و راهی موطن اصلی خود یعنی شیراز شد، او در شیراز با برخی از یاران خویش و همچنین ملا حسین بشروئی ملاقات کرد، و بشروئی از فرصت استفاده کرده و مسئله‌ای را که در سر می‌پروراند با او اشکار کرد، بشروئی اولین تشویق کننده علی محمد شیرازی است.

در نتیجه مسئله به اینصورت بود که میرزا علی محمد شیرازی لقب باب و ملا حسین بشروئی لقب «باب‌الباب» را به خود اختصاص دهند، در اینجا باید اضافه کنیم که فرقی که میان عقیده احسائی و رشتی با عقیده شیعه در مورد ظهور وجود دارد، این است که احسائی و رشتی به غیبت امام و رجعت مهدی غائب عقیده‌ای ندارند بلکه می‌گویند: مهدی شخصی

(۱) - [کلمه باب در نزد اهل سنت متداول نبوده، و زائیده افکار شیعه است، و تاریخ آن از اینجا است که امام یازدهم شیعه «حسن العسکری» در حالی از دنیا رفت که فرزندی نداشت، حتی برادر او به همین دلیل همه میراث ایشان را صاحب شد، بزرگان شیعه که با این فاجعه بزرگ روبرو شده بودند، و با توجه به این که پس از حسن عسکری کسی نخواهد بود که لقب امام را به خود اختصاص دهد، برای رهایی از این سردرگمی دست به دسیسه‌ای زده و عنوان کردند که نسل حسن العسکری و یا به عبارت دیگر امامت پایان نیافته است، بلکه حسن عسکری پسری پنج‌ساله داشته است که در سرداب خانه اش مخفی و غاب شده است، او همان مهدی منتظر است که در زمان غیبت هیچکس نمی‌تواند با او ملاقات کند، مگر شخصی واسطه که مجوز این کار را دارد، و او همان «باب» و یا به اصطلاح دیگر دروازه رابط بین مهدی و مردم است.]

از اشخاص این عالم بوده که به صورت طبیعی متولد می‌شود... و سپس روح محمد بن الحسن العسکری در وی حلول نموده، و تبدیل به مهدی خواهد شد].

باب و بابیت

در روز پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ محمد علی شیرازی اعلام می‌کند که او «باب» مهدی منتظر است، برآنچه در کتاب آنها (الکواکب الدریه فی تاریخ ظهور البایه و البهائیه) که در قاهره به چاپ رسیده است (۱۳۴۳ هـ، ۱۹۲۴ م) او در آن ایام بیست و پنج ساله بود. «باب» در اصطلاح شیعی کسی است که بین شیعه امامی و امام دوازدهم آنان یعنی محمد بن الحسن العسکری که می‌گویند در سال ۲۵۵ هجری ولادت یافته و در سال ۲۶۰ هجری و در سن شش سالگی در سرداب سامرا غیبت نموده است، حکم واسطه را دارد، و عقیده آنان بر این است که این شخص غائب همان مهدی است که او را «منتظر» می‌خوانند، و مدت یازده قرن است که در انتظار او بوده، و هرگاه نام او را بر زبان می‌رانند، تعجیل فرج او را از خداوند خواستار می‌شوند، و با ظهور و بازگشت او «رجعه» اتفاق می‌افتد که در این موضع در مورد آن بحث نخواهیم کرد، و به این دلیل که تقالید و آداب شیعه اینگونه اعلام می‌کند که آن شخص صاحب امتیاز که مقام واسطه‌گری میان مهدی غائب و شیعه را به عهده دارد، «باب» خوانده می‌شود، در نتیجه این جوان عامی و این تاجر بازاری یعنی علی محمد شیرازی اینگونه تصمیم می‌گیرد که خود را «باب» بخواند، و سپس نیز با تشویق و تلمیح ملا حسین بشروئی ادعا می‌کند که مهدی است.

مجتهدین و علمای شیعه پس از این ادعا او را آزمایش نموده و او را مورد امتحان قرار می‌دهند، و از او می‌خواهند که بعضی از سوره‌های قرآنی همانند «کوثر» و «العصر» و سوره «یوسف» را تفسیر کند، محمد علی شیرازی نیز به سرعت آنان را تفسیر نموده، و در این تفاسیر در عالم خیال به پرواز در می‌آید، و آنچه از کاظم رشتی شنیده بود، و ملا حسین

بشروئی به او تلقین کرده بود نیز چاشنی این تفاسیر می‌کند، اما این تفاسیر را به لغتی مسخره و دارای لحن می‌نویسد که مورد نفرت شنونده قرار گرفته، و سبک مغزی و جهل او را درمی‌یابند، و همین امر باعث می‌شود که حکومت را بر ضد او بشورانند.

داعیه بهائیت اول در مصر «ابوالفضائل جرفادقانی» در کتابش «الحجج البهیة» که در محفل مرکزی روحانیت بهائی در سال ۱۳۴۳ هجری (۱۹۲۵ م) به چاپ رسیده است، در صفحه ۱۲۷ این کتاب در حالی که از باب که او را «النقطة الاولى» می‌خواند صحبت می‌کند، می‌گوید:

«واما (نقطة الاولى) و مثال اعلاى مبشر به جمال (ربنا الابهة) جل ذكره وعز اسمه، در حالی که بیست و پنج سال داشت، دست به کار این امر شد... و قبل از قیامش همراه با دائی خود به تجارت مشغول بود... پس هنگامی که آنحضرت به اجازه ربه الابهی (بهاء)^(۱) قیام نمود، و در مکه مکرمه^(۲) به این امر مامور گشت، به شهر بوشهر بازگشت... و نزد دائی خویش منزل نمود... و سپس به شیراز رفته و به دست دشمنان خویش افتاد، و تقریباً همه

(۱) - من بسیار بعید می‌بینم که «رب الابهای» آنان در آن زمان در توجیه و جهت دهی باب دستی داشته باشد، اما مسئله به این صورت بود که تعیین خط مشی در آن زمان به دست «باب الباب» یعنی ملا حسین بشروئی انجام می‌گرفت، اما مؤلف کتاب «الحجج البهیة» که این خطوط را از او نقل می‌کنیم، می‌خواهد بهائیان را به این توهم بیاندازد که پروردگار ابهای‌شان - از پس ستر و پرده - باب الباب را جهت می‌داد، و باب الباب نیز به نوبه خود برای باب خط مشی ترسیم می‌کرد، و من این مسئله را بسیار بعید دانسته، و بر آن هیچ دلیل و حجتی نمی‌بینم.

(۲) - سفر باب به حج در سال ۱۲۶۰ صورت گرفت که دائی او و «محمد علی بارفروشی» ملقب به «قدوس» او را همراهی می‌کردند.

ایام دعوت خود را که هفت سال به طول انجامید در حبس و تبعید به سر برد که این حبس یا در خانه او و یا در خانه حکومت بود، تا این که به اذربایجان تبعید شد»^(۱).

و پس از این که ملا حسین بشروئی یعنی «باب‌الباب» در سال ۱۲۶۰ توانست علی محمد شیرازی را در ادعای «باب» بودنش قانع کند، او (باب‌الباب) ۱۸ نفر از مرتدین را که از قبل دعوی احمد زین‌الدین احسائی و کاظم رشتی را اجابت کرده بودند، گردآوری نموده تا به باب اجازه کنند که به او ایمان آورده و تابع امر او می‌باشند، و بین آنان کلمه «حی» را به عنوان رمز قرار داد، چون در حروف «جمل» (رابطه بین حروف ابجد و اعداد) حرف «ح» بر عدد ۸، و حرف «ی» بر عدد ۱۰ دلالت دارند که در نتیجه از مجموع این دو حی و یا ۱۸ ساخته خواهد شد، و سپس آنان را در گوشه و کنار مملکت منتشر ساخت^(۲).

گردهمائی «بدشت»

و در سال ۱۲۶۴ و در حالی که باب در قلعه ماکو و در زندان به سر می‌برد، شیاطین پیرو او که او را جهت به پایان‌رسانیدن راه احمد احسائی و کاظم رشتی بهانه قرار داده بودند،

(۱) - حکومت ایران به این دلیل او را به اذربایجان تبعید کرد که اهل اذربایجان همه حنفی‌مذهب بودند، و در نتیجه در مقابل خدعه و نیرنگ باب حرب‌ای دینی داشتند، چون آنان حتی به «مهدیت» عقیده‌ای نداشتند، چه رسد به «بابیت».

(۲) - بسیاری می‌پرسند که هزینه و اموالی که صرف گردآوری، تنقلات، و زندگانی این هجده نفر می‌شد، از کجا تامین می‌گردید؟ به همین دلیل بسیاری مسئله را اینگونه می‌بینند که در پشت پرده این اعمال دست استعمار انگلیس و روسیه به کار مشغول بوده است، و آن دست بیگانه همان قدرتی است که بابیت و بهائیت را به وجود آورده است، اما من فکر می‌کنم که این طرز پنداشت مبالغه‌ای بیش نباشد، چون اجنبی عاجزتر از آن است که اینچنین حرکت‌های مذهبی را به وجود آورد، اما آنان پس از به وجود آمدن اینگونه حرکت‌ها و در صورت وجود مصلحتی آن را تشویق نموده و نهال آن را ایاری می‌کنند.

تصمیم گرفتند که هجده نفری را که کلمه «حی» را در در میان آنان کلمه رمز قرار داده بودند، به گرد هم جمع کرده، و همراه با مریدان تازه این مسلک در مکانی در کنار رودخانه «شاهرود» بین خراسان و مازندران که «بدشت» نام دارد، جلسه‌ای تشکیل دهند، کسانی که در راس دست اندرکاران این تدبیر بودند، از اینقرارند:

«باب الباب» یعنی ملا حسین بشروئی، ملا محمد علی بارفروشی ملقب به «قدوس»، ام سلمی خانم زرین تاج دختر ملا صلاح قزوینی برقانی که او را «قره العین» می خواندند و «طاهره» لقب داشت^(۱)، و میرزا حسین علی مازندرانی که بعدها «بهاء الله» لقب گرفته و «رب الابهای» آنان گشت.

در نتیجه این شیاطین عنوان چاره‌اندیشی در مورد بازداشت شدن باب و بررسی راه‌های نجات وی را برای این کنفرانس بهانه کردند، ولی در حقیقت هدف از برقراری این گردهمایی، علنی ساختن ادعای نسخ شریعت اسلام بود، مورخ بهائیان «میرزا عبدالحسین آواره» در صفحه ۲۱۸ - ۲۲۳ کتاب خود یعنی (الکواکب الدریة فی تاریخ ظهور البهائیه والبايئة) می نویسد:

«هنگامی که گردهمایی یاران در بدشت به وقوع پیوست، آنان وارد بحث شدند. مجالس آنان به دو طبقه تقسیم شده بود: طبقه اول، مجالسی خاص بود که میان بزرگان

(۱) - در ایام ظهور فتنه باب در ایران حکومت ایران بسیاری از دست اندرکاران این فتنه را به جاهای مختلفی تبعید کرد، و نصیب «قره العین» از این تبعید بغداد بود، دولت عثمانی اینگونه صلاح دید که قره العین در منزل «شهاب الالوسی» صاحب تفسیر بازداشت بوده و تحت نظر او باشد، شهاب الالوسی در کتابش به نام (نهج السلامة فی مباحث الإمامة) از او سخن به میان آورده است، و این کتاب آخرین مؤلفات وی می باشد، او در حالی که بیمار بود، حدود بیست کراسه در مورد قره العین نوشت، و قبل از این که این مقاله را به پایان برساند وفات نمود، نوه او «سید محمد شکری الالوسی» در ابتدای کتاب خود تحت عنوان (مختصر التحفة الاثنی عشریة) صفحه ۲۲ - ۲۵ برخی از نوشته‌های جد خویش را اثبات نموده است.

اصحاب منعقد می‌شد. و طبقه دوم مجالس عامه بود که دیگران را دربر می‌گرفت، اما موضوع گفتگو در مجالس خاص که بین بزرگ یاران انجام می‌گرفت، حول مسئله تغییر فروع و تجدید شریعت دور می‌زد.

«رای عام بر این شد که باید جهت رهائی و نجات حضرت باب کوشش نمود، و همچنین مبلغین و مبشرین و دعوتگران را باید به گوشه و کنار مملکت ارسال داشت، تا همه یاران را جهت زیارت حضرت باب در ماکو گردآوری کنند، و نزدیکان و دوستان مایل خود را نیز با خود به همراه آورند، و قرار بر آن شد که مرکز تجمع آنان ماکو باشد، تا هنگامی که عدد آنان به اندازه کافی رسید، از محمد شاه رهائی حضرت باب را درخواست و طلب کنند، پس اگر شاه با این درخواست موافقت کرد، به مراد رسیده‌اند، و اگر موافقت نکنند، با زور و قوت حضرت باب را نجات دهند».

«و پس از این که همه این امور را فهمیده و بران مهر تصویب زدند، مجرای بحث به احکام فرعی کشیده شد (یعنی نماز، روزه و حج) تا بررسی کنند که چگونه می‌توان آنان را تغییر داده و یا حذف نمود، و پس از مذاکراتی طولانی که در مجالس خاص و در میان بزرگ یاران جریان گرفت، همگی بر این عقیده شدند که نسخ و تجدید واجب است، و اینگونه فهمیدند که قوانین حکمت الهی در تشریح دینی اینگونه حکم می‌کند که آن چیزی که دیرتر ظهور می‌کند، از لحاظ مرتبه و مقام و وسعت دایره اش از آنچه قبل از او آمده است بالاتر و والاتر است، و جدید همواره از قدیم کاملتر و بهتر خواهد بود، و در نتیجه به حکم این قیاس حضرت باب در مرتبه و منزلت و آثار از همه انبیاء قبل از او بزرگتر و والاتر است، و در نتیجه اختیار مطلق در تغییر و تبدیل احکام را بر وی اثبات نمودند، عده قلیلی نیز به عدم جواز دخل و تصرف حضرت باب در شریعت اسلامی رای دادند، و بر این

گفته خود اینگونه دلیل آوردند که حضرت باب به جز مروج عقیده نیست، و وظیفه او اصلاح احکام از بدعت و فساد است که در آن وارد شده است»^(۱).

«قره العین»^(۲) از طبقه اول و خاصان و بزرگان این عقیده بود، او بر این مسئله اصرار می کرد که باید به همه یاران فهماند که «قائم» مقام شریعت گذار را دارا بوده، و شریعت وضع می کند، و واجب است که به بعضی از تغییرات همانند روزه خواری ماه رمضان و... اقدام نموده و آن را به اجرا گذاشت، قدوس با این که با این نظر موافق بود، اما به علت تمسکش^(۳) به عادات اسلامی^(۴) ترک این عادت‌ها برایش سخت بود^(۵)، و از سوئی دیگر قدوس می ترسید که از موافقت با او سرباز زده، و این مسئله باعث بروز اختلاف و شقاق میان آنان گردد، اما طاهره بر رای خود اصرار می کرد^(۶)، و بسیار این مسئله را تکرار

(۱) - گوئی آنچه اینها را به دور خود در این صحرا جمع کرده است، خود از خبیث‌ترین خبائث و بدعت‌ها، و فاسدترین مفاسد نیست!!!

(۲) - [نام او فاطمه و کنیه اش ام سلمی بود، و به علت موهای طلائی او را زرین تاج نیز صدا می‌زدند که بعدها به طاهره هم ملقب گشت، در سال ۱۸۱۴ میلادی در قزوین به دنیا آمد، و در سال ۱۸۵۱ میلادی کشته شد، او دختر حاج محمد صالح قزوینی بود، تاریخ‌نویسان بر این امر اجماع دارند که بسیار زیبا و فتنه‌گر بود، پدرش از زیبایی و جمال او ترسیده، و او را در سن ۱۳ سالگی به ازدواج پسر عمویش امام جمعه قزوین درآورد که قره العین از وی دارای فرزندان شد، می‌توان گفت که خانواده او به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی از شیعیان محافظ، و گروهی دیگر اتباع مدرسه احسائی و رشتی... او با کاظم رشتی مراسلاتی داشت و از آراء و عقاید او و احسائی خوشش آمده بود، و بعدا افکار باب نیز به آنان اضافه شد، با این که پدرش او را تهدید کرده بود، ولی به تهدید پدرش وقعه‌ای نهاد، او به جمال خویش پی برده بود، و از قیود و حدود اطراف خود خسته شده بود، و بالاخره، همسرش، بچه‌هایش، و خانواده اش را رها کرده و ترک گفت، و برای دیدن کاظم رشتی عازم عراق شد...].

(۳) - البته به صورت کذب و تقیه.

(۴) - بسیار جای تعجب است که آنان نماز و روزه را عادت می‌خوانند.

(۵) - چون او هنوز برای عملی کردن نقشه‌های شیطانی خویش به این نماز و روزه احتیاج داشت.

(۶) - همان رای که رفقایش به او تلقین کرده بودند، همان رفقای که تظاهر به ثقل و ثقیل می‌کردند.

می کرد که این عمل به زودی و بدون هیچ چون و چرائی در ساحت وجود ظهور خواهد کرد و این سخنان به گوش عام و خاص خواهد رسید، پس هرچه زودتر از این امور مبهم و پیچیده پرده برداشته شود، بهتر پرنفع تر و لایق تر، و برای عملی که می خواهیم آن را انجام دهیم خوشایندتر است، تا در نتیجه همه ضعیفانی که طاقت تجدید را ندارند از ما جدا شده و به جز افرادی قوی و مخلص که در راه این عقیده جدید و بدیع حاضر به جانبازی هستند کس دیگری بر جای نماند».

«در نتیجه همان روز قره العین بین جماعت یاران آمده و این پیشنهاد را بر همگان مطرح نموده و گفت: به راستی مرتد شدن زنان در جامعه اسلامی باعث جاری نمودن حد قتل بر آنان نمی گردد، بلکه باید زنان را نصیحت نموده و توبه آنان را پذیرفت، و به آنان فهماند که توبه نمودن و ایمان آوردن بسیار خوب و لایق است، پس بر خود دشوار نمی بینم تا در حالی که قدوس از این مجلس غائب است پرده از اسرار این مسائل بردارم. در صورتی که سخنان من مورد قول همگان واقع شد، و یاران و احباب آن را پسندیدند به غایت و هدف رسیده ایم، و در صورت عدم قبول سخنانم بر قدوس است که مرا نصیحت گوید تا از این جنون بازگشته و از کفر دست برداشته و توبه کنم و به آغوش اسلام بازگردم»^(۱).

پس یاران این سخنان را نیکو شمردند^(۲) و همه برای مطرح شدن این مسائل لحظه شماری می کردند. اما حضرت بهاء الله زکام گرفته و سرما خورده بود، و نیز قدوس خود را به بیماری زده بود، پس به همین علت ظاهره آغاز به شرح هدف و مقصود برای احباء نمود، و از سر مکنون تبدیل فروع و تغییر احکام پرده برداشت، یاران با شنیدن این سخنان به نجوا و زمزمه پرداختند، گروهی این سخنان را نیکو شمرد، و گروهی دیگران را

(۱) - البته با نفاق و استهزاء و فجور.

(۲) - چون هم آنان بودند که این سخنان را به این هنرپیشه چیره دست تلقین کرده بودند، تا به دین صورت عوامی را که با نیرنگ و روش های تبشیری به صفوف خود کشیده بودند گول زده و مدحوش سازند.

به باد انتقاد گرفتند، و قرار بر این شد که نزد قدوس و شکوای خود را در محضر او مطرح سازند^(۱).

پس قدوس زمزمه را فرو نشاند و با زبان ملاطفت همه را آرام ساخت، و حکم دادن در مورد قضیه را تا ملاقات طاهره و پرس و جوی از او به تاخیر انداخت، در نتیجه این دیدار به وقوع پیوست و پس از بحث و گفتگو اینگونه تصمیم گرفتند که به گردهمایی بازگشته و بحث و جدل را از سر گیرند، و طاهره اینگونه عنوان کرد که بر آنان اتمام حجت می کند و با برهانی قاطع جوابگوی آنان خواهد بود، و اینگونه نیز شد و طاهره همه را قانع کرد، اما با همه اینها بازهم غوغا ارام نشد، و زمزمه کسانی که از رای طاهره انتقاد می کردند خاموش نگشت، و حتی برخی از آنان اسباب و امتعه خود را جمع کرده و از آنان جدا گشته و دیگر به سوی آنان باز نگشتند.

و اینگونه بود که در انتهای امر، حضرت بهاء در مسئله دخالت نمود و با ابراز حکمت خود همگان را خاموش ساخت، و دلیل آن نیز این بود که او درخواست کرد که قرآن را بیاورند، پس در حضور جمع قرآن را گشوده و سوره (واقعه) را تلاوت کرد و دست به تفسیر و تاویل آن زد^(۲). و اظهار داشت که حتی خود قرآن به این مسائل اشاره داشته، و اینگونه (واقعات) باید اتفاق بیافتد و همه را ساکت کرد^(۳).

«و در خاتمه قرار شد که این مسائل نوشته شده و به سمع حضرت باب در ماکو برسد، و از او خواسته شود که حکم نهائی خود را در باره این مسئله صادر کند، و اینگونه نیز شد، و

(۱) - و خود قدوس از طاهره خبیث تر بود، بلکه به همه این مسائل از قبل مهر صحت زده بود، و می توان گفت هم او بود که این پیشنهادات را به طاهره تلقین کرده بود، پس این تدبیر خبیث را جهت کید اسلام و اعلان رده، همگی باهم اندیشیده بودند، و هر کدام در این صحنه نمایش نقشی را به عهده گرفته بودند.

(۲) - البته بر طبق هوا و هوس خود، و آنگونه که تغییر دین اسلام را نتیجه دهد.

(۳) - چون کسانی که حتی ذره ای از اسلام در دل هایشان مانده بود، خود را از این جمع کنار کشیده و مجلس را ترک کرده بودند، و فقط شیاطین و ابلیس ها در این جمع حضور داشتند.

معلوم شد که حق با خاصان احباء بوده است، و اندیشه حضرت بهاء اله با رای حضرت باب یکی بوده است (یعنی در واجب بودن تغییر شریعت). و قدوس و طاهره و باب الباب نیز همه برحق بوده اند، و در ادراک و فهم اسرار امور بر جاده حق گام بر میداشته اند.

«اما کسانی که در خود تنگی احساس کرده و سینه‌هایشان گنجایش قبول این تجدید را نداشت، دست به تشویش افکار و افساد مردم بر علیه جمع زده، و این مسئله باعث شد که گروهی از مسلمانان آن دیار (بدشت) بر آنان شوریده و با ضرب کتک آنان را از آنجا بیرون کنند، پس یاران در این فرار خود به سه دسته تقسیم شدند: گروهی همراه با حضرت بهاء الله قصد تهران کردند، گروهی با قدوس و طاهره به مازندران رفتند، و گروهی نیز در رکاب باب الباب ابتداء به سوی مازندران بود که تصمیمات نتیجه شده از گردهمایی به دشت را جامعه پوشانیده، و همچنین جهت نجات دادن حضرت باب در ماکو جمع شوند».

آنچه گفته شد مقاله‌ای از کتاب آنان «الکواکب الدریه» (ص ۲۱۸ - ۲۲۳) بود که در سال ۱۳۴۳ هجری (۱۹۲۴ م) در قاهره به چاپ رسیده است.

مناظرات میان باب و علمای شیعه

در ایامی که باب در زندان بود، حکومت ایران مناظراتی میان او و مجتهدان و علمای شیعه برقرار می‌ساخت، باب نیز در مورد موضوعات مورد بحث برای آنان چیزهایی می‌نوشت، بزرگترین داعیه بهائیت «ابوالفضل الجرفادقانی» در کتاب «الحجج البهیة» صفحه ۱۲۸ می‌نویسد:

«آنان هرگز در نشانه‌های او شکی نداشته، و در کلامش شبهه‌ای نیافتند، و سخن آنان این بود که در سخنانش اموری وجود دارد که برخلاف صرف و نحو بوده، و جملاتش را از حدود فصاحت و بلاغت خارج می‌سازد، حال آن که او - جل ذکره - همانند قرآن و

سفر قدیم سخن می گفت^(۱) که در این باره در کتاب (الفرائد) به اندازه کافی توضیح داده ایم^(۲).

و در کتاب دیگر آنان «مقاله سائح فی البہائیة والبابیة» که محفل روحانی آنان در سال ۱۳۴۱ (۱۹۲۲ م) در چاپخانه «السعادة» قاهره به چاپ رسانده آمده است که «وپس از چند روز از ورود باب به تبریز مجلسی تشکیل داده و باب را به آن مجلس آوردند، و از علمای اعلام نیز نظام العلماء، ملا محمد مامقانی، امام جمعه، شیخ الاسلام علی اصغر، و برخی دیگر از مجتهدین حضور داشتند، اعضای مجلس در مورد دعوت او از او سؤال کردند، و او جواب داد من مهدی هستم.

و در نتیجه همه‌ای در مجلس بروز نموده و از او خواستند تا بر این سخن خود دلیل بیاورد، پس بدون درنگ آیات تلاوت کرده و گفت که این آیات نشانه عظیمی است بر بقای ابدی او، و اعضای مجلس نیز به جز اعتراض بر کلام او جواب دیگری نداشتند، می گفتند که سخنان او بر قواعد نحوی منطبق نمی باشد، او نیز قرآن را حجت قرار داده و از آیات آن چندین شاهد بر عدم تطبیق قرآن با قواعد نحو بر زبان راند در نتیجه اهل مجلس متفرق شده و باب نیز به مقر خود بازگشت. در آن ایام حاکم آذربایجان ولیعهد بود و از او حکمی در مورد باب صادر نشد».

(۱) - باب می خواهد اینگونه اظهار کند که «اگر در آیات من اموری وجود دارد براساس صرفت و نحو نبوده و جملات من را از حدود فصاحت و بلاغت خارج می کند، در آیات قرآن نیز این امور موجود است. «حال آن که آنان که آن جواب را به او اموخته بودند از این مسئله غافل بودند که قواعد صرف و نحو بعدها از لغت خود قرآن، لغت جریر، لغت فرزدق و امثال شان که با قرآن به عبادت پروردگار خویش می پرداختند، استخراج گردیده، و در نتیجه قرآن، اساس، حجت و شاهد صرف و نحو در لغت می باشد، همانگونه که این دیوانه تهی مغز از این مسئله غافل بوده که این امر نشاندهنده سخافت و کفر آنها است.

(۲) - کتاب الفرائد نوشته جرفادقانی در سال ۱۳۱۵ هجری در دفاع از بہائیت به زبان فارسی نوشته شد که مشتمل بر ۷۳۱ صفحه بوده و در چاپخانه «امین ہندیہ» در قاهره بچاپ رسیده است.

سپس در صفحه ۱۸ همین کتاب ادامه می‌دهد:

«هنگامی که این ادعای مهدویت به گوش مجتهدین و بزرگ علما رسید، همه بر منبر بالا رفته و فریاد زدند که

از ضروریات دین مبین^(۱)، بلکه از بزرگترین پشتوانه‌های مذهب جعفری، همین غیبت کبری است، پس اگر حرف او را قبول کنیم، سخنان حسین ابن روح^(۲) را کجا بیریم؟ و روایت‌های ابن مهزیار را چه کار کنیم؟ پرواز نقبا و نجبا را چه می‌شود؟ و فتوح شرق و غرب که در نتیجه ظهور امام معصوم دوازدهم خواهد آمد کجا است؟

آنگاه علامات ظهور مهدی را براساس نصوصی که آنان را به ارث برده اند برشمردند و گفتند:

بر سر جابلقا چه آمده است، و جابلصا^(۳) را چه شده است؟ در نتیجه معنی غیبت صغری چه خواهد شد؟ و خر دجال و ظهور سفیانی را از کجا بیاوریم؟ پس این همه علامات که در کتاب‌های ما ذکر شده اند به کجا رفته اند؟ باید چاره‌های اندیشید و در این چاره‌اندیشی دو راه بیشتر وجود ندارد، یا این که نصوص صریح خود را در مورد ظهور امام فراموش

(۱) - یا مذهب شیعه امامی.

(۲) - نام او «حسین ابن روح النوبختی» است که در سال ۳۲۶ وفات یافت و باب سوم امام غائب است. باب اول «محمد ابن نصیر» مؤسس مذهب نصیری بود که طمع داشت لقب باب را به خود اختصاص دهد، اما یارانش با این مسئله مخالفت نموده و این سمت را به «عثمان بن سعید» واگذار کردند، پس از او پسرش «محمد بن عثمان» (متوفی سال ۳۰۵) مقام باب را به عهده گرفت، و پس از او نوبت به نوبختی رسید، نوبختی نیز پس از خود سمت باب را به باب چهارم «علی محمد السمری» وصیت نمود، او این مقام را تا هنگام مرگش یعنی سال ۳۲۹ عهده‌دار بود، و پس از او در اصطلاح شیعیان غیبت کبری رخ داده است.

(۳) - «جابلقا» و «جابلصا» شهرهائی هستند که عقول شیعیان اهل خیال آنها را بافته است، به زعم آنان اولی در طرف مشرق و دومی در طرف مغرب قرار دارد، هر کدام هزار در داشته، و بر هر دری نگهبان ایستاده است، و یکی از علامات ظهور مهدی است، چون او سه فرزند او از آنجا ظهور می‌کنند!!!!

کرده و بران پا بگذاریم، و یا این که این شخص را تکفیر کرده و محو و قتل او را از بزرگترین فرائض برشماریم^(۱).

(۱)- [این سردرگمی همواره گریبانگیر شیعه بوده و خواهد بود، می‌بینیم هنگامی که عده‌ای خرافات را بر خرافات انباشته، و کاخی پرزرق و برق بنا نهاده و آن را مذهب خواندند، چگونه این اخ باشکوه در مقابل هر نسیم و وزش بادی ترک خورده و میل به خرابی می‌کند، آنان برای نجات عقیده شیعه و امامت خود به سراپی متمسک شدند که امام زمان، مهدی منتظر، و حجت بن الحسن العسکری نام داشت، و از این حقیقت روشن غافل ماندند که تشنه‌ای که جهت سیراب شدن به سوی سراب می‌رود، لاجرم تشنه باز خواهد گشت، با ادعای این عقیده عده‌ای به آب و نانی دست یافته و به عنوان باب و مرجع و بال گردن شیعیان شدند، و سپس اعلام کردند که غیبت کبری اتفاق افتاده است، و امام مهدی تا زمانی که پروردگار اجازه ندهد ظهور نتواند کرد، آیا آنان فکر نکردند که هر لحظه ممکن است تیزهوشتر از خودشان به این جرگه وارد شده، و برای شهر بی‌در و دروازه تشیع ادعای در و دروازه بودن نموده، و خود را «باب» و حتی مهدی بخوانند؟ گرچه ممکن است که این ادعا راه بجائی نبرد، اما مسئله این است که همواره عده‌ای ساده‌لوح به دنبال این علمداران دروغین به راه افتاد و در راه این عقیده کج و معوج جان می‌دهند، در سطور و صفحات گذشته نمونه این تیزهوشان را دیدیم. اما باید از شیعه پرسید که ضمانت شما برای عدم بروز چنین فاجعه‌ای در آینده چیست؟ چون هنگامی که اساس و شالوده یک حرکت را اموری پوچ و مبهم تشکیل دهند، تهدید شدن آن در آینده نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر است، و شاعر می‌گوید:

خشت اول گر نهد معمار کج

تا اثری می‌رود دیوار کج

بگذارید این مسئله را مطرح نموده و پرسیم که بر فرض محال هم اگر مهدی موعود تشیع وجودی خارجی داشته باشد، آیا فکر می‌کنید با وجود این همه تشنگان قدرت و مقام، هرگز او جرات خواهد کرد که فکر ظهور کردن را در سر خود پیوراند، چه رسد به این که ظاهر هم بشود؟!].

حکم اعدام باب

بالاخره حکم اعدام باب صادر شد و در روز ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری به مرحله اجرا گذاشته شد، جسد او را نیز در بیرون شهر و بر کناره خندق رها کردند^(۱). و آنگاه در روز بعد به جستجوی جسد پرداخته، اما آن را پیدا نکردند، و اینگونه گفته شد که حیوانات وحشی جسد او را خورده اند، این مسئله حجتی در دست مجتهدان شیعه گردیده و توسط آن فساد ادعای باب مبنی بر مهدی بودنش را اثبات کردند، چون نزد آنان اجساد ائمه دوازده گانه همواره از گزند درندگان و حشرات مصون و محفوظ بوده، و پوسیده و فاسد نمی گردد، و آنان پس از مرگشان زنده هستند و اجسادشان سالم باقی خواهد ماند.

در نتیجه هنگامی که حیوانات وحشی جسد باب را می خورند، بخودی خود این مسئله دلیل بر کذب ادعای مهدی بودن او دارد، و اتباع و یاران باب نیز بدینگونه به آنان پاسخ گفتند که آنان شبانه جسد باب را دزدیده و در کارگاه شخصی میلانی در صندوقی قرار داده، و آن را ابتدا به اذربایجان و سپس به نقطه نامعلومی انتقال داده اند^(۲).

فرصت طلبی بهاء و کسب خلافت و ترکه باب

بهائیان در همه کتاب های خود از جمله «مقاله سائح...» صفحه ۳۰ اینگونه ادعا کردند که هنگامی که باب فهمید که اعدام خواهد شد، همه نوشته ها، خاتم، و مقلمه اش را در جعبه ای گذاشته و آن را همراه با کلیدش توسط شخصی به نام «ملا باقر» به سوی «ملا

(۱)- بهائیان برای مطرح نمودن ادعاهای دیگری - همانگونه که در صفحات بعد خواهید خواند - اینگونه بیان می کنند.

(۲)- و هنگامی که بهاء ادعای وراثت باب را نمود، و در سال ۱۲۸۵ به عکا انتقال یافت، جسدی را ابراز نموده و ادعا کرد که این جسد، جسد باب می باشد، و آن را در «جبل کرامل» فلسطین در مکان میان حیفا و عکا دفن نمود.

عبدالکریم قزوینی» در شهر قم فرستاد، و او نیز با دریافت این جعبه اعلام کرد که آن را به «میرزا حسین علی مازندرانی» (۱۲۳۳ - ۱۳۰۹) برساند. و به همین دلیل نیز حسین علی مازندرانی نام «بهاء الله» را بر خود گذاشته و با بزرگان بابت برای کسب مقام ریاست به منازعه پرداخت، و اکثر آنان (و می توان گفت همه بازماندگانشان در ایران) راضی به این مسئله نشده و بر بابت خود باقی ماندند، و بہائیت را قبول نکردند، حتی برادر او «یحیی مازندرانی» با او به مخالفت برخاسته و ادعا کرد که ریاست حق او می باشد، و در زمانی که هردوی آنها در «ادرنه» و در تبعید به سر می بردند، از او جدا گشته و حاضر نشد که همراه با او به «عکا» بیاید. بلکه او شهر «ماغوسه» در جزیره قبرص را به عنوان تبعیدگاه جدیدش انتخاب کرد.

اما حسین علی مازندرانی به هیچکدام از این مسائل اهمیتی نداده و ادعا می کرد که باب «نقطه ای» بیش نبوده است، و او (باب) شخصی مانند محمد، موسی و عیسی بوده است که فقط آمدن «بهاء» را بشارت داده اند، و این مسئله یعنی بشارت دادن آمدن بهاء اصولاً وظیفه همه انبیاء بوده است، آنان آمده اند که ظهور خداوند در بهاء را مژده دهند، و حتی «باب» به سیصد و شصت طریق از کلمه «بهاء» مشتق گردیده است... و مسائل مسخره دیگری از این قبیل که اساطیر خود را بر پایه آن بنا نمود.

عقیده بہائیان

عقیده بہائیان - همانگونه که بهاء حسین علی مازندرانی در الواح وحیش به آن اقرار نموده و کتب و نشریاتش اعلام می کنند - بر این است که

خداوند هیچ اسم، صفت، و فعلی ندارد، و آنچه اسم، صفت، و فعل که به او اضافه می شود، همه و همه رموز اشخاصی صاحب امتیاز از بشر می باشند که چه در قدیم و چه جدید زیست می کرده اند، و آنان مظهر امر خداوند و منزلگاه وحی او می باشند، و به ادعای آنان آخرین و کامل ترین آن همان مفسر سورۃ واقعه در گردهمائی «بدشت» یعنی میرزا

حسین علی مازندرانی می‌باشد که خود را «بهاء الله» می‌خواند، در نتیجه این شخص نزد خودش و همه هم پالکی‌هایش کامل‌ترین مظهر خداوند، و همان موعود می‌باشد که با آمدنش ساعت کبری برپا شده، و قیام او همان قیامت است.

رسالت او همان «بعثت» میل و شوق به سوی او همان «بهشت و مخالفت با او همان «جهنم» است، و نزد آنان وظیفه همه ادیان گذشته و تمامی انبیاء این بوده است که او و سخنان مسخره او را بشارت دهند، و ظهور او همان ظهور ابهای خداوند است، و همه اتباع او - حتی کسانی که همانند «جرفادقانی» به علم و ذکاوت و خبث اغشته می‌باشند - او را «رینا» می‌خوانند، و این مسئله صرفاً به خاطر بزرگداشت او و یا اعتقاد به این که او از همه آنها برتر است نیست، بلکه دلیل آن حقد، حسد، و کینه آنان نسبت به رسالت محمدی می‌باشد.

کتاب «الایقان»

بهائیان کتاب‌هایی را به «رب‌شان» نسبت می‌دهند و ایمان دارند که این کتاب‌ها به صورت وحی از سوی خداوند نازل شده‌اند، از جمله این کتاب‌ها و شاید اولین آنها کتابی است که «الایقان» نام دارد، این کتاب را محفل مرکزی آنها در سال ۱۳۵۲ در مصر به چاپ رسانیده است که مشتمل بر ۲۰۰ صفحه می‌باشد، بزرگترین داعیه آنها «ابی الفضائل الجرفادقانی» در رساله دوم از مجموعه رسائش که در سال ۱۳۳۹ (۱۹۲۰) در چاپخانه سعاده مصر به چاپ رسیده است در صفحه ۳۶ در مبحث «المعاد والرجعة» در مورد این کتاب می‌گوید:

«به راستی اراده حضرت محبوب - که همواره اقطار زمین از نور چهره اش منور و باغ‌های عالم از گل‌های امر او مزین است - به اتحاد کلمه اولیائش تعلق گرفت، و امر مبرم او با همراهی قلوب احبائش انجام پذیرفت، پس بر تو است که از چشمه (ایقان) که در این روزگار از قلم پروردگار جریان یافته است، شمه‌ای برگیری. چون این کتاب تبیان و

روشنگر زبورها، و ترجمه کتاب‌های خداوند شکافنده صبح است، و در آن ختم و مهر انبیاء باز شده است^(۱). و گره نشانی‌های پیشینیان توسط او باز گشته است، پس در تدبیر این کتاب پاک نهایت جهد و کوشش خود را به کار گیر تا تو را از هر دری به راه راست هدایت کند، و قلوب احباب را از هر گونه شک و تردید نگاه دار، چون رب ما به کمین نشسته است، و در ابتدا و معاد یاور ما خواهد بود».

جدال دو برادر بر سر کتاب «ایقان»

از عجایب است که ببینیم بر سر کتاب «ایقان» میان دشمن خداوند «بهاء مازندرانی» و برادر و مخالف او «یحیی مازندرانی» منازعه و جدال می‌گیرد و هر کدام از آنان ادعا می‌کنند که این کتاب از آن او است، و همه می‌دانیم که آنها در ایران باهم بودند و نیز باهم به عراق و سپس به قسطنطنیه و ادرینه انتقال یافتند، و هنگامی که در سال ۱۲۸۵ قرار شد که آنان را به عکا تبعید کنند، یحیی مازندرانی از همراهی برادرش و همچنین ربوبیت او سر باز زده و خواست تا از او جدا گردد، در نتیجه او به «قلعه ماگوسه» در جزیره قبرص تبعید شد، و در آنجا بود که یحیی ادعا کرد که کتاب ایقان که به زبان فارسی انتشار یافته بود، از آن او است، و در مقابل نیز برادر او حسین (بهاء) اینگونه اظهار می‌داشت که «این کتاب وحی و تنزیل من است».

و حتی در «اشراق نهم» که از جمله بزرگترین تعالیم «بهاء الله» می‌باشد و در قاهره به چاپ رسیده است، در صفحه ۱۰۴ می‌گوید:

(۱) - این کلام این معنی را می‌دهد که دیگر محمد ﷺ خاتم الانبیاء نمی‌باشد، و تنها وظیفه او و انبیاء قبل از او و بشارت‌دادن به آمدن بهاء بوده است، و بهاء همان رب موعود است. (موعود از طرف چه کسی!!!!).

«هنگامی که به عراق وارد شدیم، امر خداوند را خاموش^(۱) و نفخات وحی را مقطوع یافتیم، و اکثریت^(۲) را دیدیم که همانند سنگ مرده، اثری از زندگی در آنان نبود، به همین دلیل بار دیگر در صور دمیده شد و این کلمات مبارکه از زبان عظمت جریان گرفت: (بار دیگر در صور دمیدیم و آفاق را از نفخات وحی و الهام زنده گردانیدیم)، و هم اکنون هر کسی از پشت هر پرده‌ای بیرون آمده و قصد ازار این مظلوم را دارد^(۳). و این نعمت بزرگ را منع نموده و انکار کردند، پس ای اهل انصاف اگر این امر را انکار می‌کنید، پس خود بگوئید که کدام امر دیگر در زمین قابل اثبات بوده و لایق اقرار است؟ بسیاری از

(۱) - چون عراق پس از ایران و قبل از ظهور بهائیت مهد دوم دعوت بابت به شمار می‌رود، و همه یاران شیخ احمد احسائی و همچنین هنرپیشه آنان «قره العین» در آنجا به سر می‌بردند، حکومت عثمانی قره العین را به عنوان مهمان در منزل «شهاب الالوسی» صاحب تفسیر محافظت می‌کرد، او در سخنانش با شهاب بسیار محافظه کار بود. چون نمی‌توانست به او طمع ببندد، در نتیجه به جز سخنانی که بتوان آن را تاویل کرد، حرف دیگری به او نمی‌زد، اما با کسانی که احتمال می‌داد به اسلام خیانت نموده و مرتد شدند سخن می‌گفت، به عنوان نمونه: «همانا رب و دود نازل شده، و موعود ظهور نموده است».

قبل از این مسئله نیز «ملا علی بسطامی» رسول بابت و نیز محمد علی بارفروشی (قدوس) در عراق به سر می‌بردند، و از عراقیان امثال «شیخ بشیر النجفی» و «شیخ سلطان الکرلائی» و «محمد شبل الکاظمی» مدد می‌جستند، و قره العین نیز اول بار در سال ۱۳۶۳ در منزل محمد شبل الکاظمی به سر می‌برد، تا این که «نجیب باشا» والی بغداد به انتقال او به منزل شهاب الالوسی دستور داد، هم اکنون دشمن خداوند بهاء در اشراق نهم اینگونه شکایت می‌کند که او پس از همه این امور به بغداد آمده است، اما اتش این دعوت خبیث را خاموش می‌بیند، حال آن که او انتظار داشت که پس از کوشش‌های بسطامی، قدوس و قره العین، این درخت خبیث پای گرفته و نمو کرده باشد، و نیز به این دلیل که او طبیعت و محیط شیعه را آماده قبول این مسئله می‌دید، اما نظر او اشتباه از آب درآمد و در عراق با سرشکستگی کامل روبرو شد، و هم اکنون نیز برادرش و نزدیکترین خویشان خود را می‌بیند که بر ضد او جبهه گرفته است.

(۲) - یا شیعه عراق.

(۳) - اهل یک عقیده چقدر باید بدبخت باشند که پروردگارش از ظلم مخلوقین زبان شکایت بگشاید.

غرض ورزان در جمع این آیات ظهور^(۱) همت ورزیدند، و آن را با تملق از دست صاحبان آن بدر آوردند، حال آن که نزد اهل هر مذهبی اینگونه تظاهر می کردند که بر مذهب آنانند، بگو همراه با غیظ خود بمیرید، او با امری آمده است که هیچ بینا، شنوا، و دارای فهم و عدل و انصافی نمی تواند آن را انکار کند. و (قلم قُدم) بر این مسئله شهادت می دهد.

پسر او (ع ع = عبدالبهاء عباس) این جمله را: «و آن را با تملق از دست صاحبان آن بدر آوردند» اینگونه تفسیر می کند:

«یعنی این که از او دزدیده و آن را همانند سوره ملوک و رساله ایقان در کتابخانه های لندن و پاریس به یحیی منسوب دارند».

در نتیجه می بینیم، آنچه که رب آنها بهاء و بنده او عبدالبهاء و سائر بندگان بهاء را به غیظ و خشم می آورد، این است که رساله ایقان در کتابخانه پاریس و در موزه بریتانیا به نام یحیی برادر بهاء نگاهداری می شود.

مجموعه الواح

و از امور دیگری که بهائیان آن را از جمله وحی رب شان بهاء می دانند، کتابی است که «مجموعه الواح المبارکة» نام داشته و به امر فرزند او عبدالبهاء در سال ۱۳۳۸ (۱۹۲۰) در چاپخانه سعادت قاهره به چاپ رسیده است، در صفحه ۱۶۱ این کتاب و در لوحی از الواح او تحت عنوان «هو الناظر من أفضه الأعلى» یا او از افق اعلاى خویش نظاره می کند»، در حالی که شخصی به نام عبدالوهاب را مخاطب قرار داده است می گوید:

«ای وهاب، اگر ندای شیرین تر من و صدای قلم اعلاى من تو را به سوی خود خواند بگو: الهی الهی تو را به خاطر گشودن درهای حکمت و عرفان بر چهره های اولیاءت سپاس

(۱) - آیات ظهور همان کتاب ایقان است، و هم اکنون بهاء دارد از برادر خویش شکایت می کند که با استفاده از تملق این کتاب را غضب نموده است، و او نزد اهل هر مذهبی اینگونه تظاهر کرده که او بر مذهب آنها است.

می گوئیم... ای پروردگار به نام کسانی که به شوق لقاء تو به سوی قربانگاه شتافتند، و چیرگی امیران آنان را از توجه به سوی تو باز نداشت، و نیز کسانی که با اجازه تو راهی افق تو شدند، و نزد درهای عظمت تو قیام نمودند، و ندای تو را شنیدند و افق ظهور تو را مشاهده کردند، و در حول اراده تو طواف کردند از تو می خواهم که اولیاء خود را قدرت بخشیده، و آنان را همراه با ذکر و ثنا و تبلیغ امر خویش تایید کنی. چون تو بر هر چه بخواهی قادر هستی و هیچ معبودی به جز تو نیست، ای غفور و ای رحیم، ای قلم اعلای منن، (لغت فصحا) را به (لغت نورا) تبدیل کن».

این خطاب - و بسیاری همانند آن - به این معنی است که بهاء یا حسین علی مازندرانی همان الله است، و به جز او معبود دیگری نیست، و او غفور و رحیم و بر هر چه بخواهد قادر است، و اساس عقیده آنان بر این است که الله وجودی دیگری ندارد، مگر با ظاهرشدنش به مظهر بهاء. و الله در گذشته و در دیانات قدیم، در کالبدهای پوچی ظهور می کرده است، اما در نتیجه ظهورش در مظهر «بهائ الابهی» به کمال اعلای خویش رسیده است، و نزد آنان الله هیچ اسم و صفت و فعلی ندارد، مگر آنچه مظهر او یعنی بهاء بدان متصف می گردد، و هر آنچه از بهاء سر می زند همه افعال خداوند است!!

جنگ آنان با لغت مشترک در عالم اسلامی

پیش از آن که به افقی دیگر از آفاق فرقه بهائیت سری بزنیم، می خواهم سخن دیگری را از لوح فوق الذکر یعنی «هو الناظر من أفضه الأعلی» باز گو کنم، او در خاتمه آن می گوید: «ای قلم اعلای منن، (لغت فصحا) را به (لغت نورا) تبدیل کن».

این سخن سخنی دارای لفافه و پوشش است که باید روشن شود:

باب و بهاء در محیط و سرزمینی نشأت یافتند که در آن دست‌های زیادی در طول هزار سال - و همچنین دولت صفوی در اوائل قرن دهم هجری - کوشیدند تا رسالت اسلام را بنام اسلام تغییر دهند، و در نتیجه دین دیگری را به جز دین محمدی اصیل که همان دین

صحابه، تابعین، و تابعین آنها به احسان (التابعون لهم باحسان) است، ایجاد کنند. اما همه ی هم و کوشش این افراد این بود که دین جدید - با همه تغییراتی که در آن بوجود می‌آوردند - فقط نام دین قدیم یعنی اسلام را داشته باشد.

در نتیجه هنگامی که «بایان» در سال ۱۲۴۶ در گردهمایی بدشت، کنده‌شدن خود از اسلام را اعلام کردند، همه حرص و کوشش آنان بر این بود که از تمامی جهات به مبارزه دین اسلام برخیزند، و یکی از اهداف آنان نیز لغت و زبان جهانی اسلام و همان لغت قرآن یعنی زبان عربی بود، نتیجتاً انکار جهانی زبان عربی - یعنی لغت مشترک مسلمانان و زبان نماز و علوم اسلامی دیگر - یکی از عناون و سرلوحه دعوت آنان قرار گرفت، دسیسه آنان این بود که میان مسلمانان و میراث علمی آنان که همواره و در طول چندین قرن به عنوان ذخیره پرارزشی برای انسانیت مطرح بوده است، شکاف و فاصله‌ای ایجاد گردد، و به همین دلیل است شکاف و فاصله‌ای ایجاد گردد، و به همین دلیل است که می‌بینیم دشمن خداوند یعنی بهاء به سوی ایجاد زبان دیگری می‌خواند که به زعم او زبان مشترک همه امت‌ها باشد.

او می‌دانست که زبان فارسی شایسته این کار نیست، و از این گذشته زبان فارسی، هرچند هم ناچیز به این میراث اسلامی اغشته گردیده است، و کلمات عربی خواه و ناخواه بدان راه یافته است، و هرگز نمی‌توان از آنان چشم پوشید، حال آن که هدف بهاء این بود که هین کلمات عربی از عرصه وجود ریشه کن شوند، لذا می‌بینیم که یکی از نکات مهم دعوت بهاء اختراع لغتی جدید است، و همین مسئله است که باعث فخرفروشی بهائیان به مخترعان لغت «اسپراتنو» گردیده است، چون آنان عقیده دارند که «پروردگارشان» قبل از ایجاد لغت اسپراتنو و دعوت به سوی آن به این فکر افتاده و به سوی آن خوانده است، این موضوعات احتیاج به تفصیل بیشتری دارد که این مقاله گنجایش آن را ندارد.

عقیده بهائیان در مورد خداوند و انبیاء او

بنده بهاء و داعیه بزرگ بهائیت ابوالفضائل جرفادقانی در صفحه ۵۴ - ۵۶ کتاب «الدرر البهیة» که در چاپخانه «الموسوعات» قاهره (۱۳۱۸) به چاپ رسیده است می گوید:

«ما بهائیان اعتقاد داریم که ظهوردهندگان امر خداوند و منزلگاهان وحی او در حقیقت ظهوردهندگان همه اسماء و صفات الله تعالی و مَطَّلَع خورشید آیات و نشانه‌های او می‌باشند، هرگز صفتی از صفات الله تعالی در رتبه اولیه ظهور نکند، مگر در آنان و هرگز وصفی از اوصاف جلالی و جمالی او را نمی‌توان به اثبات رساند، مگر به آنان، و هرگز معقول نباشد که ضمائر و اشارات نسبت داده شده به فعل را به ذات خداوند نسبت داد، بلکه باید این اشارات و ضمیرها را به آنان منسوب داشت، چون ذات الهی و حقیقت ربانی ذاتا غیب بوده و در حقیقت هیچ صفتی نمی‌پذیرد، و در کون خود از هرگونه اوصاف پاک است. عقول، این ذات و حقیقت را درک نکرده، و افهام نیز به آن نمی‌رسد، و ضمیری نیز به آن متعلق نمی‌گردد، و نمی‌توان آن را درک کرد، در نتیجه این حقیقت و ذات را نمی‌توان همراه با صفتی توصیف نموده، و همراه با اسمی آن را خواند^(۱). و هرگز نمی‌توان

(۱) - اما همه می‌دانیم که خداوند خود را به «اسماء الحسنی» خود خوانده و خود را به صفات علیایش وصف کرده است، پس چگونه یک عده دیوانه همانند بهائیان به خود جرات می‌دهند که در مورد آنچه خداوند خودش به آن خبر داده، و خود را به آن خوانده است عناد نموده و آن را تکذیب کنند؟ آیا آنان از خداوند به او آگاه‌ترند؟ پس بگذارید بگوئیم که آنان در حقیقت می‌خواهند بگویند که «خداوند معدوم است و وجودی ندارد». و علم، عزت، قدرت، و مشیت او همان صفات ظهوردهنده امر او یعنی همان بهاء احمق و خبیث است که خود را پروردگار آنان می‌خواند، اگر ذره‌ای مردانگی در آنها باقی است، این سخن را بدون پیچ و شکن و بدون تعرض به اسماء و صفات خداوند بزنند، حتی آنان ادعا می‌کنند که افعال خداوند نیز در حقیقت افعال او نبوده، بلکه این افعال، افعال ظهوردهنده امر او یعنی «بهای ابهایشان» است، بس بگذارید پرسیم: هنگامی که یحیی برادر بهاء کتاب وحیش را از او دزدیده و به خود منتسب کرد، پروردگارش و بهای ابهایشان کجا بود؟ آیا پروردگارش آنقدر سست و عاجز بود که نمی‌توانست جلوی این دزدی را گرفته و یک عمر و تا

به آن اشاره کرد، و هرگز ضمائری به او باز نمی‌گردند، و او از همه این محسوسات پاک بوده و قابل ادراک نیست، چون هرانچیزی که درک گردد را می‌توان احاطه کرد، و هرانچه احاطه گردد، محدود بوده و وضعیتی دارد که این صفات اجسام و جسمانیات است، و او از مجردات پاک می‌باشد. پس نمی‌توان ذات الهی و حقیقت نورانی را به آن وصف نمود، در نتیجه هران صفتی که به ذات خداوند تعلق می‌گیرد به او اضافه می‌گردد - مانند عزت، عظمت، قدرت، قوت، علم، حکمت، اراده، مشیت و دیگر اوصاف... در حقیقت به ظهوردهندگان امر او و جلوه‌گاه‌های نورش و منزلگاه‌های وحی اش و جایگاه‌های ظهورش باز می‌گردند^(۱). و این مسئله به وسیله قلم‌علی رقم‌بندی شده و در الواح پروردگار ابهائیمان^(۲) به صورت مفصل بیان شده است، پس خداوند تعالی جواهر اسرارش را در صحفی پاک با بیانی شیرین ظهور داده است».

بهنگام هلاکتش با این سوز جگر زندگی نکند؟ انکار صفات خداوند در آن برهه امر تازه‌ای نبوده و در این مسئله «اسماعیلیه» در زمان حاکم «العبدی» از آنان پیشی گرفته بودند، دعوتگران این فرقه به این مسئله می‌خواندند، و در کتاب‌های خود این عقیده مسخره را عقیده توحید می‌نامیدند، چون هنگامی که همه صفات خداوند از او گرفته شده و بدون هیچ صفتی باقی بماند، این توهم پیش می‌آید که در حقیقت رب و پروردگار همان حاکم شهر و دیار می‌باشد، و همانگونه که گفتیم حاکم عبیدی قبل از بهاء به این فکر افتاده بود.

(۱) - ظهوردهندگان امر او نزد بهائیان همان برهما، بودا، کونفوشیوس، ابراهیم، موسی، مسیح، محمد صلی الله علیه وسلم، و باب می‌باشند که منظور از رسالت همه آنان بشارت‌دادن به آمدن دشمن خداوند یعنی این شخص ملحد و مسخره حسین علی‌مازندرانی بوده است، و او نزد آنان ظهوردهنده همه صفات خداوند است، و خداوند هیچ صفتی ندارد. (سبحانه و تعالی عما یقول الملحدون).

(۲) - الواح پروردگار ابهائیان عبارتند از «ایقان» که یحیی برادرش با وی به منازعه پرداخت، و همچنین «مجموعه الألواح المبارکة» که نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم، و دیگری کتاب «الشیخ» است که او شیخی را مخاطب قرار می‌دهد، و شاید این شیخ همان کسی باشد که بهاء ادعا می‌کند که ایقان را نزد وی به ودیعه گذارده و برادرش یحیی در آنجا آن را ربوده است، کتاب الشیخ در سال ۱۳۳۸ (۱۹۲۰) از روی نسخه یکی از بزرگان آنان که به «زین» معروف بوده و گمان می‌رود که خود بهاء باشد، در

بهائیان کجروی و گمراهی خود را بر همه ادیان برتری می‌دهند

این مسئله را داعیه بزرگ بهائیت ابوالفضائل الجرفادقانی در صفحه ۹۸ کتاب دیگر خود «الحجج البهیه» که محفل روحانی بهائیت در سال ۱۳۴۳ (۱۹۲۵) در چاپخانه السعادة قاهره به چاپ رسانیده است عنوان می‌کند و می‌گوید:

«خداوند چهره‌های بهیه شما را به نور روشن‌گرش روشن و کلمه عالیه شما را به آیات یسر و پیروزی مؤید گرداند، بدانید که این دلایل و براهین، برحق‌بودن ظهوردهنده امر خداوند در زمان‌مان را به صورتی واضح‌تر و روشن‌تر از حقیقت دیگر ظهوردهندگان امر خدا (انبیاء) در زمان‌های گذشته به اثبات می‌رساند. این دلایل در ظهور اعظم و طلوع پرشکوه و پرابهت سرورمان (بهاء) جل اسمه و عز ذکره، پابرجا و بسیار زیادند، به‌انگونه که انبیاء گذشته اینچنین دلایل و براهینی نداشته‌اند، و اگر کسی این ظهور اعظم و دلایل و براهین پرشکوه آن را انکار کند، هرگز نخواهد توانست برحق‌بودن هیچکدام از ادیان گذشته را به اثبات برساند.»

چاپخانه سعادت قاهره به چاپ رسیده است، «زین» ممکن است که مخفف و رمز کلمه «مازندران» باشد، نسخه اصلی این کتاب در سال ۱۳۰۹ یعنی همان سال مرگ بهاء نوشته شده است، «الاشراقات»، «البشارات» و «الطرازات» نام کتاب‌های دیگر او هستند که نمونه‌هایی از آنان در کتاب «نبذة من تعالیم حضرت البهاء» که در سال ۱۳۴۳ (۱۹۲۵) به چاپ رسیده است، ذکر گردیده است.

بهائیان اعجاز قرآن را مگر در مورد بشارت به آمدن بهاء انکار می‌کنند

او پس از این که انبیاء قبل از موسی و سپس انبیاء تورات، و دیانت مسیح را ذکر می‌کند، و مدعی می‌شود که اثبات مقام آنان در ظهور الهی بسیار ضعیف‌تر از اثبات مقام بهاء در ظهور الهی است، در انتهای صفحه ۱۱۸ تا صفحه ۱۲۲ می‌گوید:

«پس ای یاران، در امر اسلام به دلائلی که مسلمانان به آن دست یازیده اند تا حقیقت سیدنا رسول ﷺ را به اثبات برسانند بنگرید:

آنان عقیده دارند که کتاب آسمانی و وحی الهی همان قرآن شریف و مصحف مجید است که آیات آن در زمان رسول ﷺ نوشته شده و سوره‌های آن نیز حفظ گردیده است، و سپس در زمان خلفای او توسط گروهی از بزرگان صحابه و یارانش تدوین شده و مرتب گشته است، و همه ملت‌های اسلامی علی‌رغم اختلاف، تفرق، و مذاهب مختلف، و بدون هیچ اختلافی این کتاب واحد را قبول دارند، این کتاب یک جلد بیشتر نبوده و سی جزء است که به صورت متفرق و در مدت بیست و سه سال بر نبی ﷺ نازل شده است، و سرور ما نبی - همانگونه که نزد همگان معلوم است - از قبیله قریش بود، یعنی قبیله‌ای که در زبان و لغت به فصاحت و بلاغت مشهورتر از همه قبائل بود، حتی اکثر علماء فصاحت بیان او^(۱) و کلام بلیغش را معجزه می‌پندارند، اما ما این مسئله را در کتاب‌های بسیاری رد کردیم^(۲). و سبب اعجاز وحی اسمائی و دلائل اختلاف آن با کلام بشر را^(۱) به صورتی عنوان کردیم که هیچ شخص دارای بصیرت و نظری به آن مشکوک نمی‌گردد».

(۱) - منظور او این است که زیبایی قرآن به دلیل بلاغت و فصاحت محمد ﷺ است، چون او از قبیله قریش یعنی بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین قبائل عرب می‌باشد، در نتیجه - بزعم آنان - بیان قرآن از نزد خداوند نمی‌باشد، چون خداوند صفتی نداشته و فعل و کاری از او سر نمی‌زند، پس نمی‌تواند تکلم کند، بلکه انبیاء او هستند که ظهور دهندگان صفات و افعال او می‌باشند.

(۲) - یعنی این که قرآن در لغت و بیانش معجزه نمی‌باشد.

«و اما دین و کلمه او (حضرت رسول) به جز در اقوام عرب از فارسیان، خزرها، ترکان، و هندیان هرگز به صورت کامل و تام ظهور نکرد که آن هم در قرآن دوم هجری بود.....».

بهائیان معجزات محمدی را بجز در احادیث «عکا» انکار می کنند

«و اما معجزات و امور عجیبی را که به او نسبت می دهند یعنی آن معجزاتی که دشمنان او از وی درخواست می کردند تا انجام بدهد، و علماء اسلام می خواهند آنان را اثبات کنند - توسط آیات صریح قرآن نفی می کردند... ﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ﴾ [الإسراء: ۵۹] و امثال این آیه در قرآن بسیار زیاد است، و در مورد آن در کتاب‌های (الفرائد) و (درر البهیة) و (فصل الخطاب) به اندازه کافی سخن گفته ایم».

«و اما معجزاتی - که بدون درخواست و پیشنهاد - از خود او صادر می شد، هیچ سندی به جز روایات و احادیثی که نمی توان به آنان اعتمادی کرد، ندارد. و در قبال این احادیث فقط می توان حسن ظن داشت!».

«اما در قرآن شریف و احادیث صحیحه که از او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است، و در مورد امور آینده خبر داده است^(۱) هیچ شکی نمی توان کرد، و به جز غرض ورزان هیچکس دیگری آنان را انکار نمی کند، چون ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد همه حالات امت خویش از صعود و نزول و نشاط و کساد آن... خبر داده است، و همچنین در مورد اموری که در آخر الزمان اتفاق خواهند افتاد، همانند ظهور مهدی و نزول روح الله^(۳) و قیام انبیاء دروغین و ظهور داعیان

(۱)- از جهت بشارت‌ها. (در چند سطر دیگر به این مسئله خواهیم رسید...).

(۲)- یعنی بشارت‌ها (و منظور از همه این یاوره گرائی‌ها همین نکته است).

(۳)- اولین غرض بهائیت از ادعای احترام نسبت به ادیان گذشته که اسلام نیز جزو آنان است این مسئله است که بگویند، همه این ادیان جهت بشارت‌دادن به آمدن این شخص مسخره که عقول بنی بشر را به بازی گرفته است ظهور کرده اند، و این ادعا این طمع را در سینه می‌پرورانید که اتباع این ادیان به ربوبیت او ایمان بیاورند، چاشنی این ادعاها، ادعائی دیگر بود که عنوان می‌کرد که شان همه انبیاء

کاذب، و قیامت صغری و کبری و اشراف و علامات آن همه و همه مردم را آگاه نموده، و به صورت جزئی و کلی حتی محل وقوع این مسائل^(۱) را بطرزی مشخص نموده است که هیچ انسانی نمی‌تواند با تمسک به درک بشری خود آن را ادراک نموده و حتی با دیدگاه وسیع سیاسی در مورد آنان سخن بگوید، و حتی باید گفت که نمونه این آثار در مظاهر قدسی قبل از او نیز مشاهده نشده است».

«... و منظور ما از احادیث صحیحه، آن احادیثی نیستند که اصطلاحاً علمای اهل سنت، و شیعه آنان را صحیح می‌خوانند، چون اهل سنت، آن احادیثی را صحیح می‌خوانند که موافق با مذهب آنان بوده^(۲)، و روایت‌کننده این احادیث نیز بر مذهب آنان باشد^(۳)، و همه

گذشته، کمتر از بهاء بوده، و رسالت‌های آنان مقدمه ظهور این دیوانه بوده است، در نتیجه بهاء آمد، و با آمدنش همه این شریعت‌ها را نسخ کرد - البته با احترامی که به آنان داشت - پس با ظهور دین او هیچ مجالی برای ادیان دیگر باقی نماند.

(۱) - بهائیان همه احادیثی را که بر طبق هوا و هوس شان نبوده، و در آن مصلحتی برای آنان وجود ندارد تکذیب می‌کنند. حتی اگر این احادیث از صحیح بخاری، مسلم، و یا دیگر کتب ششگانه باشد و به جای آن احادیثی موضوع و احادیثی را که در آن ذکر «عکا» آمده است از زباله‌دان احادیث دروغین جمع‌آوری کرده، و آنان را به رسول خدا ﷺ می‌چسبانند، و با تفسیر خاص به نشر این احادیث پرداخته، و آنان را معجزه‌ای دال بر نبوت محمد ﷺ می‌دانند.

(۲) - و همه می‌دانیم که حقیقت عکس این موضوع است، بلکه اهل سنت عقیده دارند که آنچه موافق حدیث باشد، مذهب آنان است، و شعار آنان نیز همواره این بوده است که در صورتی که حدیث صحیح باشد، این حدیث مذهب من است، و بازهم همه می‌دانیم که احادیث قبل از به وجود آمدن مذاهب فقهی وجود داشته و تنظیم شده اند، در نتیجه مذاهب فقهی که بعداً به وجود آمده اند، براساس همین احادیث و به تبعیت از آنان شکل گرفتند.

(۳) - و این نیز یک دروغ دیگر. چون اهل سنت، در صورت عدل و امین بودن راوی حتی در صورتی که این راوی از طائفه‌های دیگر باشد، از او حدیث روایت می‌کنند، به عنوان مثال اهل سنت از حسن بن صالح بن حی الهمدانی روایت نقل می‌کنند، در صورتی که او زیدی است، آنان از عدی بن ثابت الظفری الکوفی روایت نقل می‌کنند، در حالی که او شیعه است، از منصور بن ابی الخیاط روایت نقل

احادیث دیگر را حتی در صورت امین و مورد اطمینان بودن روایت کننده آن ضعیف و یا نادرست می‌خوانند^(۱). و به همین صورت نیز علمای شیعه هرگز اخبار کسانی را که بر طریقه آنان نباشند، معتبر نمی‌دانند.

و آنگاه در آخر صفحه ۱۲۳ ادامه می‌دهد:

پس ای پاکان! هم اکنون که چگونگی انتشار ادیان گذشته و دلایل اصحاب این ادیان را دانستید، این را هم بدانید که - خداوند از ملوک ابهایش بر شما نور افکند - دلایل مذکوره بر این ظهور اعلی، بیشتر، کامل‌تر و زیباتر از ادیان گذشته (بودائی، برهمنائی، یهودیت، مسیحیت، و اسلام) دلالت می‌کند، بدانگونه که اگر شخصی از پیروان آن ادیان این ظهور اعلی را انکار کند، هرگز نمی‌تواند حقیقت دین خود را نیز اثبات کند، پس بگذارید در مورد نسبت هر کدام از آن دلایل با این ظهور اعظم صحبت کنیم... تا برای اهل ایمان به زیبایی تفاوت را نشان داده باشیم:

می‌کنند، در حالی که او شیعه است، و از افراد بسیار دیگر.. و اگر کسی بخواهد در این مورد اطلاعات بیشتری کسب کند، به مقاله (تسامح أهل السنة فی الروایة عن مخالفونهم فی العقیده) که در ربیع الاول سال ۱۳۷۲ در مجله ازهر به چاپ رسیده است مراجعه کند.

(۱) - متخصصان و پژوهشگران بی‌غرض در طول تاریخ - که آخرین آنها آقای اسد رستم از مدرسان دانشگاه امریکائی بیروت می‌باشد - اینگونه عنوان می‌کنند که علمای حدیث اهل سنت در بررسی و تحقیق اخبار، الگوی اعلای راستی و پاکی می‌باشند، آقای اسد رستم در مقدمه کتابش (مصطلح التاریخ) اینگونه می‌گوید که اگر بخواهیم بالاترین نمونه راستی و دقت علماء را در شیوه درج صحیح تاریخ قدیم مثال بیاوریم، باید از علمای حدیث مسلمانان در عصر تدوین و عصور بعد از آن نام ببریم. حتی برخی از پژوهشگران بیگانه معاصر آنقدر شیفته یکی از آنان به نام (قاضی عیاض) می‌گردد که در مورد رساله اش در مصطلح حدیث می‌گوید: بزرگترین رجال تاریخ اروپا و امریکا نیز هرگز نخواهند توانست در بعضی از موضوعات این رساله بهتر از او بنویسند، حال آن که از زمان نگارش آن هفت قرن می‌گذرد.

گزافه‌گوئی آنان در مورد وحی بهائی

«با این که پروردگار ابهای ما در آیام ظهورش با بلاها، مصیبت‌ها و پیچیدگی‌های زیادی روبرو بود^(۱) که جای بحث آن اینجا نیست، و علی‌رغم این‌ها او از اهل علم نبوده و به مدارس علمی نیز وارد نشده بود، کتاب الهی - یا وحی آسمانی - او و الواح فارسی و عربی همه افاق را پر کرده است، و نیز در صورتی که بگوئیم، کتاب‌های او از همه کتاب‌های آسمانی و صحف الهی ملت‌های زمین بیشتر است، گزافه‌نگفته‌ایم^(۲) و خلاصه قول این که در آیام مبارکه او از قلم اعلی و بیان شرینش، چهارچشمه از آن معارف الهی و احکام سماوی جریان گرفت که قلب‌های زیادی به آن زنده گشته و نفوس بیشماری را شادمان کرد، مردگان و اموات بیشماری را زنده گردانیده، و سینه‌هائی را گشاده نموده است، و این چشمه‌ها همان چشمه‌های چهارگانه‌ای می‌باشند که از عرش خداوند و جنت علیای او جریان یافته - اند، و از سرچشمه‌های فیاض اب حیات در ملاء اعلی تراوش می‌کنند، همانگونه که حافظان وحی به آن بشارت داده، و نیز خداوند بر زبان موسی از آن خبر داده است: تعلیم من همانند باران می‌بارد، و کلام من همانند شبنم قطره قطره گردیده، و همانند ریزش باران است بر گیاهان».

هلاک‌شدن بهاء و باقی‌ماندن عبدالبهاء

«و اما فرع کریم که از اصل قدیم منشعب گشته است (پسر بهاء و بنده او عبدالبهاء عباس) و آن نور ساطعی که از آسمان اراده پروردگار رحمان و رحیم مان تابیدن گرفته است، پس

(۱) - چه دلیل است ربوبیتی که نمی‌تواند این بلاها و مصائب را از خود دور کند!!

(۲) - و کتاب‌های رب ابهای شما امتیاز دیگری نیز بر همه کتاب‌های آسمانی دیگر دارد، و آن این است که این کتاب علم، مشیت، قدرت، و سائر صفات و افعال را از خداوند نفی نموده، و آنان را به دیوانه‌ای منسوب می‌دارد که ادعا می‌کرد ظهوردهنده این صفات و افعال است، حال آن که - خود او اعتراف می‌کند - عاجزتر از آن بود که بتواند ذلت و بدبختی را از خود دفع کند.

نزدیک بود که قلم بلیغ کاتب از وصف الواح مقدسش و بیاناتش و تشخیص ماهیت اخلاق و حالاتش عاجز بماند، و هم اکنون می‌بینیم که الواح کریمه او که بر هزاران رساله افزون می‌شود، همانند برگ‌های گل بهاری درختان، در همه اقطار به چشم می‌خورد، و نفعات قلم روان او همانند بوی خوش نسیم صبحگاهی در همه شهر و دیار پیچیده است، و من هنگامی که در سال ۱۸۹۴ میلادی به اراضی مقدسه^(۱) مسافرت نمودم، و در شرفیاب شدن به حضرت قدسی عنایت الهی با من همراه بود، از مشاهد عظیم اطوار و اشارش متحیر و مدهوش شدم... چون الواح مقدسه او همه افاق را پر کرده بود و ندای رب ابهای او به هفت آسمان رسیده بود».

هدف ما در مسائل عنوان شده، ارائه تصویری جامع و موجز از بهائیت و معرفی همه کوشش‌ها و مکائدی بود که در راه تغییر و تحول دین اسلام و جدا نمودن مسلمانان از اسلام توسط این فرقه گمراه انجام گرفته است که در این راه از نصوص و نوشته‌های خود آن قوم که در کتاب‌هایشان مندرج گردیده است کمک گرفتیم.

در نتیجه افرادی که مایل به کسب اطلاعات بیشتری در مورد این فرقه می‌باشند، بهتر است که آنچه را ما عنوان کردیم اساس مبحث خود قرار داده، و پس از آن معلومات خود را با تکیه به همین اساس گسترش دهند که در این راه می‌توانند از مصادری که نام‌های آن را ذکر کردیم استفاده کنند، و من اینگونه می‌پندارم که آنچه در طول صفحات گذشته ذکر کردیم جهت نشان دادن گمراهی این فرقه و صدور حکم بر این گمراهان و اهداف خبیث آنها کافی باشد.

والله حسبهم في الدنيا والآخرة

محَب الدین الخطیب

(۱) - عکا، شهری نزدیک به «حیفا» است، و این مسئله سه سال پس از هلاک شدن بهاء اتفاق افتاده است.

توضیحی از مترجم

پس از تبعیدشدن میرزا حسین علی توسط حکومت ایران، انگلیسی‌ها در عکا به استقبال او آمده و سال‌های مدیدی او را در آنجا سکنی دادند تا بتواند بر ضد اسلام و مسلمانان به هر کاری که دلش می‌خواهد اقدام کند.

پس از هلاکت وی پسرش ملقب به عبدالبهاء جای او را گرفت و رسانه‌های گروهی و دستگاه تبلیغاتی غرب نیز به نوبه خود جهت به کرسی نشاندن امر خبیث او از هیچ عملی دریغ نکردند، آنان برای او کنفرانس‌های مطبوعاتی تشکیل می‌دادند تا بتواند حرف خود را زده و از اسرار فکرش پرده بردارد، و در همین کنفرانس‌ها بود که او یاران را به سوی وحدت بر علیه خلافت اسلامی دعوت می‌کرد و از همه توان خود و جماعتش برای تقویت امر خویش در داخل از طریق کمک‌های خارجی استفاده می‌نمود.

و هنگامی که در سال ۱۹۶۸ میلادی کنفرانس جهانی بهائیت در اسرائیل برپا گشت، این فرقه از اهداف دیکته شده و صهیونیستی خود پرده برداشت، و هنگامی که عبدالبهاء نیز به درک واصل شد، در مراسم تشیع جنازه او به جز حاکم صهیونیست قدس و چند تنی یهودی کس دیگری شرکت نکرد.

پس از مرگ عبدالبهاء صهیونیستی امریکائی به نام «میسون» جانشین او شد تا رهبر روحانی این فرقه در همه جهان باشد.

تعالیم بهائیت در میزان

بهائیت عبارت از تعالیمی مختلط و گوناگون است که سرچشمه به خصوصى نداشته و از افکار و آراء زیادی نشات می‌گیرد، اما می‌توان گفت که آراء و عقائدی که به زعم میرزا

حسین افکار و سخنانی بدیع و جدید می‌باشند، با اسلوبی بسیار رکیک و پر از اشتباه از قرآن‌کریم گرفته شده اند، مهمترین این تعالیم از آن قرارند:

۱- همه ادیان، ادیانی صحیح بوده، و تورات و انجیل تحریف نشده اند... و باید به همه این ادیان وحدتی شامل بخشید که این وحدت همان بهائیت است، رهبر این طائفه می‌گوید:

«ای اهل زمین! فضل این ظهور اعظم - یعنی ظهور خود او - در این است که ما هر آنچه را که سدی در راه اتحاد و همبستگی بود، برای خوشایند همه عالمیان از کتاب محو کردیم».

این افکار در حقیقت از ذباله دان افکار صوفی حلولی اتحادی... که این افکار نیز به نوبه خود از فلسفه یونان قدیم که قائل به وحدت وجود است، امتداد می‌گیرند، نشات می‌گیرند، و نهایت آن این است که فقط یک چیز وجود دارد که همان وجود است، و آنچه غیر از آن است، همگی مظاهر و ظواهری بیش نیست.

۲- عدم قبول حقائق شریعت و عبادات اسلامی اعم از نماز، روزه، زکات، حج، قصاص، ... چون نماز نزد آنان فقط نه (۹) رکعت است، و قبله آنها همان «عکا» است. و نماز جماعت به طور کلی ممنوع است مگر بر میت. و حج آنان به سوی مکه نمی‌باشد، بلکه در شیراز یعنی محل ولادت مؤسس فرقه و یا عکا که قبر میرزا حسین در آن است انجام می‌گیرد.

۳- مساوات میان مردان و زنان: و این دعوت در حقیقت به جز مجوزی برای شهوترانی و ازادی اعمال جنسی و از میان برداشتن اخلاق اسلامی چیز دیگری نیست، قره‌العین به صورت آشکار به سوی این عقیده می‌خواند و همه را به پستی و رذیلت دعوت می‌کرد، و همه کوشش او بر این بود که انقلابی فکری جهت تغییر عادات و اخلاق اهالی بوجود آورد. او می‌خواست نظام همیشگی خانواده را درهم ریزد، و به سختی تمام به تعدد زوجات و طلاق حمله‌ور می‌شد، و در همه اینها از سوی بهائیان تایید و پشتیبانی می‌شد.

بهائیت در این دعوت خود به صورتی کورکورانه از جریان نوس اباحت و آزادی جنسی اروپا که در کالبد نظریات مادی جدید بر بشریت سایه افکنده بود تقلید می کرد.. و هدف آنان از این دعوت در حقیقت ابطال و نابودی تشریعات عادلانه اسلام در مورد زنان.. و در هم کوبیدن نصر خیر و فضیلت در درون جامعه اسلامی بود.

۴- دعوت به سوی اعتدال: میرزا می گوید: «از آنچه برای شما خلق شده است، خود را محروم نسازید». چون لذت بردن از طبیات بد نیست، بلکه برای راحت ساختن نفس مرغوب است.

و در حقیقت امر این مسئله همان چیزی است که اسلام به صورتی روش و واضح بر آن پافشاری می کند، و میرزا در حقیقت دزدی است که این نظریه اسلام در مورد لذت بردن از طبیات را دزدیده است.

قرآن می فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

و نیز می گوید:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۗ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾

[القصص: ۷۷]

و همچنین:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۵۷]

هنگامی که بخواهیم مبادئ و تعالیم بهائیت را بررسی کنیم، خود را در مقابل فرقه ای از فرقه های باطنی می بینیم که به هر عقیده ای دست درازی کرده است، مگر اسلام...

چون بزرگ این فرقه میرزا حسین به آنان امر داده است که همه اهل زمین را در آغوش کشند، پس اشکالی ندارد که یک بهائی مثالی زنده از شخصی چند رنگ و رو باشد.. که در پشت پرده ای ضخیم از دو رنگ و روئی، نفاق، چاپلوسی، مجامله و نیرنگ پنهان شده است، چون آنان در حقیقت از طرق قلب افراد به آنان نزدیک شده و مین گزند که چه

کسی از چه چیز خوشش می آید تا از همان در بر وی داخل شده و با افکار و معتقدات هر فرقه منسجم می گردند.